



## باد کتر محمد حسین روزی طلب

# تربیت ۳ هزار چشم پزشکی و ۲۸ هزار جراح



**حمیده طاهری**

اکنون ۷۰ سال دارم و ۴۳ سال است که چشم پزشکی هستم. البته باید بگویم در این ۷۰ سال بزرگترین دستاورد زندگی ام دوستان و همکاران خوبم بوده و هستند. در این ۴۳ سال تمام تلاشم را کرده‌ام تا رضایت بیماران و دانشجویانم را به دست آورم. در آخرین فقط می‌توانم بگویم که عشق بورزید... عشق و عشق و عشق. عشق به مادر، عشق به خانواده، عشق به وطن، عشق به کار، عشق به مردم، عشق به خدا و آنجا که عشق نباشد، زندگی وجود ندارد. پزشک باید با عشق در راه حرفه‌اش قدم بردارد. حالا اگر کسی که به پر کردن حساب بانکی اش فکر کند، به عشق پشت کرده و باخته است.

این نگاه مردی است به زندگی که یکی از خوشنام‌ترین چهره‌های چشم پزشکی در ایران است. محمدحسین روزی طلب تا به حال بیش از ۳۰۰ چشم پزشکی تربیت کرده است و همچنان با عشق و تعهد به حرفه‌اش نگاه می‌کند. او در تمام سال‌های کاری‌اش در دانشگاه شیراز ماند و یکی از چهره‌هایی است که در تبدیل شیراز به عنوان قطب چشم پزشکی کشور نقش بسزایی داشت. او اولین کسانی است که رشته پاتولوژی چشم را در ایران به وجود آورد.

### سپید: همیشه به شیراز پایبند ماندید؟

من در سال ۱۳۲۶، در کازرون به دنیا آمدم. شهری از استان فارس که ۱۲۰ کیلومتر با شیراز فاصله دارد.

کازرون را می‌توان از لحاظ فرهنگی بعد از شیراز، دومین شهر شاخص این منطقه نامید. شهر بیشاپور که در ۱۰ کیلومتری کازرون قرار دارد در دوره ساسانیان پایتخت ایران بوده است. امروزه فقط ویرانه‌هایی از بیشاپور بر جای مانده است. بیشاپور با ۲۰۰ هکتار وسعت، از شهرهای مهم آن زمان و یکی از شاهراه‌های ارتباطی بوده است. بیشاپور گنجینه‌هایی از آثار ارزشمند ساسانی مانند معبد آناهیتا، کاخ والرین، ایوان موزاییک و ستون‌های سنگ یادبود بیشاپور را در خود جای داده است. من تمام دوران تحصیلم شیراز ماندم و حتی بعد از پایان دوره‌ام در آمریکا باز هم مستقیم به شیراز برگشتم.

### سپید: شغل پدرتان چه بود؟

پدرم تاجر بود و محصولاتی گیاهی مثل کنیرا و شیربه و صمغ درختان را به کشورهای مثل آلمان صادر می‌کرد تا در صنعت لاستیک‌سازی استفاده شود. خانواده ما متشکل بود از ۵ خواهر و ۴ برادر که من بزرگترین فرزند خانواده بودم. زمانی که وقت رفتن به مدرسه فرا رسید، پدر ما را برای ادامه زندگی به شیراز برد.

### سپید: یعنی این حساسیت و دقت روی درس خواندن شما وجود داشت؟

پدرم همواره به تحصیل فرزندانش اهمیت می‌داد و شاید همین موضوع باعث شد برای اینکه بچه‌ها راحت‌تر بتوانند تحصیل کنند، به شیراز کوچ کنیم. اثر اهمیت دادن پدرم به تحصیل در تمام جنبه‌های زندگی افراد خانواده نمایان بود، تا جایی که برادرم که در رشته کشاورزی تحصیل کرده و حالا استاد کشاورزی دانشگاه تهران است. او تخصص و فوق تخصصش را از آمریکا گرفت و اولین فرد ایرانی بود که توانست نمایندگی فائو را در ایران داشته باشد. برادرم حالا بازنشسته شده و با بخش تحقیقاتی علوم کشاورزی کار می‌کند.

### سپید: دوران کودکی‌تان در شیراز گذشت؟

دوران دبستان و دبیرستان من در شهر شیراز گذشت، شهر شعر و ادب. من از همان دوران که خواندن و نوشتن را یاد گرفتم، به مطالعه بسیار علاقه داشتم. در دبستان از ما می‌خواستند که کتابخانه کوچکی برای خودمان داشته باشیم. همین شد که همزمان با خواندن و نوشتن کتاب‌های کارآگاهی و کتاب‌هایی مانند گلستان و بوستان سعدی نیز می‌خواندم. یاد می‌آید که رمان‌های مطرحی مثل جنگ و صلح یا بینوایان را در کلاس چهارم ابتدایی مطالعه کردم. همین علاقه به مطالعه باعث شد تا در مدرسه مسئول ساخت روزنامه دیواری شوم. بچه‌ها را جمع می‌کردم تا بتوانم از نظریه‌های گوناگون استفاده کنم و در ساخت روزنامه به کار ببرم. علاقه من به مطالعه، با خواندن شعر همراه بود مثل هر شیرازی دیگری. جذب شدن به سوی حافظ عمیق پیدا کرد و حالا من را به مطالعه هر روزه عرفان مولانا کشانده است.

### سپید: این علاقه به کتابخوانی همیشه وجود داشت؟

در حال حاضر در کتابخانه شخصی‌ام حدود ۸۰۰ جلد کتاب دارم و بیشتر مطالعه‌ام درباره مولانا و عرفان است تا بتوانم قدری، هر چند کم، به اندازه وسع خودم هم که شده ایشان را بشناسم. حالا هفته‌ای یک کتاب می‌خوانم.

### سپید: با این همه مشغله فرصت دارید؟

جزو معدود انسان‌هایی هستم که بیشتر از ۴ ساعت در روز نمی‌توانم بخوابم و می‌توانم بخش عمده‌ای از وقتم را صرف مطالعه و کار کنم. از هر ۱۰ هزار نفر در دنیا، یک نفر به این بیماری کم‌خوابی دچار است. کم‌خوابی البته از ابتدا با من همراه بوده و تلاش کردم تا به نحو درستی از آن استفاده کنم.

### سپید: دوران مدرسه هم بچه درسخوانی بودید؟

در دوران دبستان و دبیرستان درس من خوب بود. توانستم دیپلم را با رتبه ممتاز کسب کنم و نفر اول استان فارس شوم. به دلیل شغل پدرم، وضعیت مالی مناسبی داشتم و من در دوران نوجوانی و تحصیل مجبور به کار کردن نبودم؛ اما روحیه انسانیت و کمک به باقی بندگان خدا همیشه با من بود و همین موضوع بود که من را به سمت رشته پزشکی کشاند. در قرآن ذکر شده است که «اگر یک نفر را کشتی، گویی همه را کشتی و اگر یک نفر را نجات دادی، گویی همه را نجات داده‌ای» و خوب این اصل همیشه با من بوده است. همین شد که من بعد از گرفتن دیپلم، در کنکور دانشگاه پهلوی شیراز شرکت کردم و نفر اول کنکور پزشکی آن سال شدم.

### سپید: ورودی چه سالی بودید؟

ورودی سال ۱۳۴۴ بودم. دوره عمومی پزشکی من همزمان بود با ظهور نسل فوق‌العاده پزشکی در تاریخ ایران. ما ۳۸ نفر بودیم که توانستیم وارد دانشگاه پزشکی شوم. همه قبول شدگان نراول دبیرستان‌هایشان در سراسر ایران بودند که وارد دانشگاه پهلوی شیراز می‌شدند. سر کلاس هایمان حتی از قومیت‌ها و کشورهای دیگر نیز دانشجوی داشتیم، از دانشجوی عرب گرفته تا آمریکایی. تمام کلاس‌ها هم به زبان انگلیسی برگزار می‌شد. ما برای بهبود زبان انگلیسی همزمان به کلاس‌های زبان انجمن ایران و آمریکا می‌رفتم. شیراز به دلیل قدمت تاریخی‌ای که داشت همیشه پر از توریست‌های مختلف بود. این بهانه‌ای می‌شد برای ما تا سر حرف را با توریست‌ها باز کنیم و تلاش کنیم تا بتوانیم بهتر انگلیسی حرف بزنیم. آنها را برای گشت و گذار به مکان‌های مختلف شهر می‌بردیم و همین‌طور به خرج خودمان به رستوران می‌رفتم تا فقط زبان یاد بگیریم.

باعث شد که من به چشم پزشکی علاقه‌مند شوم. ایشان سال ۱۳۴۸ به دانشگاه شیراز آمدند. کار خودشان را با معلمی شروع کرده بودند، به دلیل خصوصیات انسانی و بار علمی که داشتند، به الگویی برای جامعه پزشکی تبدیل شده بودند. دکتر خدادوست علاقه وافری به تدریس داشت و شاید بتوان گفت که عاشق تدریس بود. کنجکاوی ایشان برای به دست آوردن علم زیانزد بود و ریسک‌پذیری‌شان در روحیه شهامت‌طلبی پزشکی همه ما تأثیر گذار بود؛ نوعی روحیه ریسک‌پذیری که در ایرانی‌ها به ندرت یافت می‌شود و همین‌طور پشتکار و افاق دید خاص. در اینباره می‌توانم دکتر ملک حسینی را به یاد بیاورم که از روستایی دورافتاده در کهگیلویه و بویراحمد به دانشکده آمده بودند. دکتر ملک حسینی مادرش را بر اثر بیماری کبد از دست داده بود. این موضوع در دکتر ملک حسینی عزمی را ایجاد کرده بود که بعدها بتواند نفر اول پیوند کبد در ایران باشد.

### سپید: چطور شد به آمریکا رفتید؟

با سفارش دکتر اعلم و همین‌طور راهنمایی دکتر خدادوست، من به همراه ۲ دانشجوی پزشکی دیگر که همگی از افراد برتر چشم بودیم، برای دانشگاه

بله به شدت. آن زمان پزشکی هنوز قداست داشت. معلمی و پزشکی و پرستاری مشاغل الهی هستند. این افراد به دلیل عشقی که به انسان‌ها دارند، این راه را انتخاب می‌کنند.

### سپید: فکر می‌کنید خود جامعه پزشکی در این حرمت‌شکنی‌ها هیچ نقشی نداشتند؟

نمی‌خواهم فقط از جامعه پزشکی بگویم و به همین دلیل از معلم‌ها نام می‌برم که شیره جانشان را می‌گذارند. معلم‌هایی که حالا مجبورند برای گذران ایام و تأمین مخارج زندگی ساعت‌های بیشتری از ساعت کاری‌شان را در کلاس‌های خصوصی بگذرانند. در دانشگاه پهلوی شیراز، ما فقط یک شغل داشتیم. اینکه از صبح تا شب به کلاس درس بیاییم و به شکل پیوسته آموزش ببینیم. من هیچ‌وقت متعصبانه از جامعه پزشکی دفاع نمی‌کنم. قطعاً ما هم در این داستان نقش داشتیم.

### سپید: چه چیزی شما را به چشم پزشکی علاقه‌مند کرد؟

به‌طور کلی وجود دکتر خدادوست در دانشگاه پزشکی و گروه چشم

### سپید: وضعیت دانشکده پزشکی شیراز چگونه بود؟

آن دوران ما ۸ سال پزشکی می‌خواندیم تا موفق به کسب مدرک پزشکی عمومی شویم. در دوره پزشکی عمومی، اکثری و انترنی داشتیم و در حد یک دستیار فعال بودیم. مسئولیت به عهده‌مان بود و باید پاسخگو می‌بودیم. استادان ما همگی تحصیلکرده آمریکا بودند و برای امتحان از دانشگاه پنسیلوانیا به دانشکده ما می‌آمدند. یاد می‌آید برای امتحان زنان و مامایی، رئیس بخش زنان و مامایی دانشگاه پنسیلوانیا به شیراز آمده بود تا از ما امتحان بگیرد و امتحان نیز کاملاً به زبان انگلیسی برگزار می‌شد. به‌طور کلی، آن دوران فضا شاداب‌تر از حالا بود. ما به مادیات فکر نمی‌کردیم و عواید مالی این حرفه، برامان اهمیتی نداشت. البته شاید دلیلش این بود که می‌دانستیم از لحاظ مالی تأمین خواهیم بود. مثل حالا نبود که ۴۰ هزار نفر بیکار در این حرفه هستند که کاری جز کار پزشکی انجام می‌دهند. آن دوران کسی جرات این را نداشت که بیاید در تلویزیون و راجع به پزشک‌ها بدویبراه بگوید.

### سپید: به نظر شما وجهه پزشکی خدشه‌دار شده است؟

دوره عمومی پزشکی من همزمان بود با ظهور نسل فوق‌العاده پزشکی در تاریخ ایران. ما ۳۸ نفر

## خلاصه گفت و گو

- با وجود تمام گرایه‌هایی که دارم اگر دوباره به دنیا بیایم، حتماً باز هم پزشکی می‌خوانم و به‌خصوص چشم پزشکی. چشم مافوق همه علوم است. همین که تو توانی برای بیماری بینایی را حفظ یا ایجاد کنی و کاری کنی که او بتواند دوباره چشم به جهان بگشاید، بزرگ‌ترین شادی جهان است.
- پدرم همواره به تحصیل فرزندانش اهمیت می‌داد و شاید همین موضوع باعث شد برای اینکه بچه‌ها راحت‌تر بتوانند تحصیل کنند، به شیراز کوچ کنیم.
- در حال حاضر در کتابخانه شخصی‌ام حدود ۸۰۰ جلد کتاب دارم و بیشتر مطالعه‌ام درباره مولانا و عرفان است تا بتوانم قدری، هر چند کم، به اندازه وسع خودم هم که شده ایشان را بشناسم. حالا هفته‌ای یک کتاب می‌خوانم.
- دوره عمومی پزشکی من همزمان بود با ظهور نسل فوق‌العاده پزشکی در تاریخ ایران. ما ۳۸ نفر

- بودیم که توانستیم وارد دانشگاه پزشکی شوم. همه قبول شدگان نفر اول دبیرستان‌هایشان در سراسر ایران بودند که وارد دانشگاه پهلوی شیراز می‌شدند. سر کلاس‌هایمان حتی از قومیت‌ها و کشورهای دیگر نیز دانشجوی داشتیم، از دانشجوی عرب گرفته تا آمریکایی.
- آن دوران ما ۸ سال پزشکی می‌خواندیم تا موفق به کسب مدرک پزشکی عمومی شویم. در دوره پزشکی عمومی، اکثری و انترنی داشتیم و در حد یک دستیار فعال بودیم. مسئولیت به عهده‌مان بود و باید پاسخگو می‌بودیم.
- نمی‌خواهم فقط از جامعه پزشکی بگویم و به همین دلیل از معلم‌ها نام می‌برم که شیره جانشان را می‌گذارند. معلم‌هایی که حالا مجبورند برای گذران ایام و تأمین مخارج زندگی ساعت‌های بیشتری از ساعت کاری‌شان را در کلاس‌های خصوصی بگذرانند.